



<http://www.arianafghanistan.com>



۹ اکتوبر ۲۰۱۹



خلیل الله معروفی

تذکر ضروری:

دوستان نزدیکم خبر دارند، که از مدتی بدین طرف سخت مصروف گرفتاریهای روزگار استم، در حدی، که وقت رسیدگی برای بسا امور را از من میرباید. پس اگر در ارائه جواب به تیصره "جناب نگارگر" دیرتر جنبیده ام، عذرم خواسته است. امیدوارم، که خاطر عاطر ایشان ازین بابت نرنجیده باشد. (همبورگ - ششم اکتوبر ۲۰۱۹)

دستور زبان؛ یعنی "شیره ساختمان زبان"



عجیب و غریب خواصی دارم:

- از "زبان" بسیار خوشم می آید و به نظرم میرسد، که انسان به خاطر "زبان" خود، "انسان" شده است.
- از آدم "بدزبان"، خوشم نمی آید، ولو خود "خلیل معروفی" هم باشد.
- "دستور زبان" را خوش دارم؛ و آن را به حیث "شرح ساختمان زبان" یا "اناتومی زبان" میدانم؛ نه که آن را "آیت منزل" بدانم، که از "بالاجای" نازل شده باشد، تا "زبان را اصلاح کند!!!"
- شعر را خوش دارم و خاصتاً شعری را، که درس اخلاق میدهد.
- مولانا جلال الدین محمد بلخی را به خاطر "اشعار اخلاقی" او دوست دارم، نه به خاطر "عرفان و تصوف" او، که از آن بوئی نمیبرم و آن را دوی هیچ درد جهان امروزی هم، نمیدانم.
- تنها علوم طبیعی را شارح عالم هستی و کائنات میدانم، نه مثلاً "عرفان" و ... را، که از درک و شرح جهان عاجز اند.
- از گیهای کته خوشم نمی آید.
- "حقیقت پوشی" را خوش ندارم؛ و "بهتانگر" و "ذهنیگرا" و "خیالباف" و "کج بحث" و "بی غور" را نیز!!!
- آدم مغرور و منفرد و خودبین و "کلانکار" را خوش ندارم.
- کسی را هم خوش ندارم، که دیگران را کم میزند.
- آدم "با پرنسیپ" و به اصطلاح عوام کابلی "آدم دستور" را دوست دارم؛ هر عقیده و مذهب و مشربی، که داشته باشد.
- جملاتی از قعر دل برخاست، بر زبان قلم نشست و صفحه کمپیوتر را سیاه ساخت، تا درد دلی باشد و عرض حالی، که از خواندن نوشته ذیل "جناب نگارگر" دست داده است:

اسم: نگارگر محل سکونت: برمنگهم تاریخ: ۱۷,۰۹,۲۰۱۹

اندیشیدن/اندیشه کردن/اندیشمند/اندیشه مند

من پاسخ جناب معروفی صاحب را خواندم و میخواهم پیش از این که باز در این باره سخن بگویم از توجه شان ابراز سپاس نمایم. نگارش شان بیش از حد انتظار من طولانی بود و حجم مثال های شان بر متن می چربید و قسماً توضیح

واضح بود اما به هر صورت جناب معروفی صاحب و من از دو موقف متضاد به سوی گرامریا دستور زبان نگاه می‌کنیم. در گذشته آنگاه که گرامر های زبان را به شیوه دستوری می‌نوشتند در تعریف گرامر می‌گفتند: «دستور زبان علم دُرُست گفتن و درست نوشتن است» یعنی قواعد دستوری را بر زبان مقدم میکردند و فرضی شان این بود که برای دُرُست گفتن و دُرُست نوشتن نخست قاعده هارا باید آموخت و آنگاه دُرُست گفت و دُرُست نوشت. این شیوه برخورد با زبان را پرسپکتیف یعنی مبتنی بر نسخه دادن به اهل زبان میخواندند. زبانشناسی معاصر با شیوه دسکرپتیف یا تشریحی و تحلیلی مبتنی است و سروکارش با تحلیل و تجزیه زبان به اشکال ساختمانی است. به عبارت دیگر شیوه نخست به ما میگوید که زبان چه گونه باید باشد و بنابراین یک زبان ایدئال دارد که آنرا زبان استاندارد میخوانند و این گونه گرامر نویس همان استنتاج خود را دُرُست و روش های دیگر را نادرست میدانند. می‌گویند یکی از دستور نویسان پرسپکتیف در زبان انگلیسی به شاگردان خود میگفت که در زبان انگلیسی هر گز *it is me* نگویند زیرا که *me* ضمیر مفعولی است و هرگز با فعل های لازمی به کار نمی‌رود اما روزی دروازه مدیر مکتب را تک تک کرد و او گفت:

who is it? او پاسخ داد: *it is me sir* یعنی ما همه در زبان دری میدانیم که این زبان صدای صاد عربی را ندارد اما گذشتگان ما برای اینکه میان صد به معنای بند و سد عدد یا شست چنگک و شست عدد تفاوت بگذارند هر دو عدد را به صورت صد و شصت نوشتند و ما امروز میدانیم که صد و شصت نادرست است ولی می‌نویسیم یا میدانیم که (ده - قریه) فارسی است و علامه جمع عربی با آن نادرست است ولی همه دهات می‌نویسیم. امروز دستور های دسکرپتیف با این موضوع کار دارد که زبان چه گونه است به همین دلیل می‌بینیم که اندیشیدن در زبان دری مصدر ساده است ولی اندیشه کردن/اندیشه داشتن/در اندیشه فرورفتن و غیره مصدر های مرکب است به همین دلیل (اندیش) به عنوان ریشه فعل معنای اسمی نیز دارد و به همان معنای مصدری به کار می‌رود و خیر اندیش و بد اندیشه به همان معنای خیر و بد اندیشیدن بر میگردد چنانکه وقتی می‌گوییم توان ندارم این توان که ریشه توانستن است معنای توانایی را افاده میکند و نا توان همان ناتوانا است. وقتی به متون فصیح قدیمی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که آنان اندیشمند را به معنای خردمند و هوشیار به کار می‌بردند ولی اندیشه مند را به معنای ترسند و هراسان به طور مثال ما در بیهقی میخوانیم که در داستان بر دار کردن حسنک وزیر می‌گوید: «آن روز که حسنک را بر دار کردند اُستادم بونصر

روزه بنگشاد و سخت غمناک بود و اندیشه مند» (بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۱۸۸) ولی به طور مثال سعدی در گلستان میگوید: «سخن اندیشیده باید گفتن و حرکت پسندیده باید کردن» امروز در زبان دری اندیشه مند تقریباً از میان رفته است و در شعر و نثر گذشته به اقتضای وزن شعر اندیشه ناک و اندیشناک هر دو آمده است و اگر من در کلمه علاقمند اول (آ) را به زبر یا فتحه بدل کنم که بعضاً دکتاتوری کمپیوتر آنرا ایجاب می‌کند چنانکه نثر فصیح دری در گذشته کرده اند و بندگان نوشته اند

گناهی نکرده اند. در زبانشناسی اصطلاحی به نام الومورف دارند یعنی علامت تصغیر در کلمات مختوم به حرف صحیح (ک) است ولی در کلمات مختوم به حرف علت یا اول (گک) است و این فقط حدس دستور نگاران پرسپکتیف است که این کلمات در اصل خود فی المثل بندگان بوده است چنانکه علامت جمع نیز در زبان دری سه الومورف (ان) (۰ یان) و (گان) را دارد و مربوط است به اینکه اسم مفرد مختوم به حرف صحیح یا اول های (آ) (و) و (ه) باشد زندگان/بدخویان/دانایان و اما

حرف آخر اینکه شیوه پرسپکتیف جناب معروفی صاحب برای شاگردان و نواموزان خوب است و من فکر میکنم بسیار خوب است که این شیوه را ادامه بدهند ولی از برخورد مطلق این درست است و آن نادرست است بگذرند. با عرض حرمت و معذرت از این پاسخ مکرر که من با همین توضیح در این مورد زبان می‌بندم. نگارگر

من "خلیل الله معروفی" حدوداً چارصد مقاله در مورد زبان و بالخاصه "زبان دری" و بالاخص "زبان عامیانه کابلی" نوشته ام، که بزرگترین مجموعه اش در پورتال خود ما - "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" - در دسترس است. اگر احیاناً کدام آدم "باانصاف" و "حقیقین" پیدا شود و چند تا از این مقالات را از نظر مبارک خود بگذرانند، هرگز قضاوت بالائی "استاد نگرگر" را نخواهد کرد. چون این مقالات:

- زبان و بالخاصه "زبان دری" ما را عملاً تشریح میکنند.

- "زبان" و "زبان دری" را مطالعه کرده و سپس در مورد شیوه برخورد اهل زبان با "زبان دری" به قضاوت میپردازند.

- "زبان دری" را با آوردن مثالهای بیشمار به صورت تمثیلی و تجسمی تحلیل و تشریح میکنند و بعد از آن، قاعده و قانون و مشربی برای ساخت و بافت کلمات پیش میکنند.

- "صرف" را "قانونمندی ساخت کلمات" میدانند و "نحو" را "قانونمندی ساخت جملات"؛ و "دستور زبان" را متشکل میدانند از "صرف و نحو"، که جمعاً "قانونمندی ساختمانی زبان" را تشکیل میدهند.

استادی بود سخت پُرطمطراق و مغرور، به نام "داکتر سید خلیل الله هاشمیان"، که مُدام تحصیل رشته "زبان‌شناسی" خود را به رُخ خلق خدا میکشید، ولی همو در آخر مقالات خود مینوشت: "طالب‌العلم هاشمیان" وقتی "جناب نگارگر" خود را "زبان‌شناس" میخواند و مقالات "معروفی" را باب دندان "نواموزان و شاگردان"، چه قضاوتی میتواند دست بدهد؟؟؟ من میگویم، چنین قضاوت غیر عادلانه و دور از انصاف:

- توهین به تمام نویسندگان افغان است، نه به "معروفی" و مقالاتش!!! چه مطالب مربوط این سلسله از قلم "معروفی" بیشتر از همه از مطالعه انتقادی مقالات همین نویسندگان نشأت میکنند، که بلااستثناء شامل تمام طیف نویسندگان درینویس میشود، به شمول خود "جناب نگارگر". وقتی نوبت بحث رسید، از اغلاط تپییک یک‌یکه بک‌یکه نویسندگان نخبه و ظم پرده بر خواهم داشت و مثال خواهم آورد؛ و خوشبختانه آرشیفهای مقالات نویسندگان در هر وبسایت، کوت کوت و من من و تن تن و خروار خروار در دسترس همگان قرار دارند. آرزو میکنم، که جناب "نگارگر" نوشته‌هایم را و بالخاصه همین سلسله "مخصوص شاگردان و نواموزان" را دقیقاً از نظر مبارک "استادانه" خود گذرانده بروند، مگر بدین شرط، که از قضاوت دور از انصاف و دور از عینیت موضوع، منصرف گردند. تار و پود "عین" مقالات مرا بنگرند و نسج مطلب و مدعای خود را از نخ "ذهن" خویشان خویش نیابند!!!

آنچه را جناب نگارگر روی پرده تبصره خود آورده اند، از ذهن ایشان برخاسته است و از دروس مکتب و فاکولته و پوهنتون ایشان، نه این، که از تحلیلات معروفی منبعث و مستفاد شده باشد. در مقاله قبلی؛ یعنی "سیاسمندی از ..."(مؤرخ ۱۴ سپتمبر ۲۰۱۹) تذکر داده بودم، که جناب نگارگر نوشته مرا به دقت نخوانده اند و ازین سبب دور از نص آن مقاله، از پرده ذهن خویش، به قضاوت پرداخته اند. اینک باز "همان آش است و همان کاسه!!! من ضمن آوردن مثالهای بی مرّ و شمار خواسته ام، مدعایم را ثابت بسازم، مگر "استاد" نگارگر بدون توجه به وجهه تحلیلی و تشریحی مقاله من، نوشته مرا مطابق به سنتنرد ذوق و ذهن خود شیلون میزنند!!!

جناب نگارگر "اندیش" را، که ریشه فعل است، حیثیت اسمی هم میدهند و جهت توجیه کلمه "توان" را مثال میزنند، که هم ریشه فعل "توانستن" است و هم حیثیت "اسمی" دارد. درینجا به خاطر مبارکشان میدهم، که:

چنان، که همه میدانیم، گرامر از قواعد "قیاسی" و "سماعی" سخن میگوید. در حالی، که "قواعد قیاسی" در تمام حالات صادق می‌افتد، "قواعد سماعی" این حیثیت را ندارند. "ریشه فعل" مطابق به "قواعد سماعی" میتواند حکم "اسم" را به خود بگیرد. این بدین معناست، که تمام ریشه‌های افعال حیثیت "اسم" را کسب کرده نمیتوانند، بلکه تنها آن ریشه‌های حیثیت "اسمی" را دارند، که از و در زبان اهل زبان به حیث "اسم" شنیده و استعمال شده باشند. مثلاً:

- "توان" ریشه فعل "توانستن" است، که اهل زبان آن را به حیث "اسم" هم استعمال کرده اند و میکنند. از همین خاطر میتوانیم بگوئیم، که "توان گپ زدن را ندارم" و از همین سبب بر صحت گرامری ترکیب "توانمند" مهر تأیید می‌کوبیم.

- "خواب" ریشه فعل "خفتن" است، اما دری/فارسی - زبانان همین ریشه فعلی را مُدام به حیث "اسم" هم استعمال کرده اند. از همین سبب "خواب" را مستقلاً به حیث "اسم" قبول داریم و به وفرت استعمال هم میکنیم. وقتی میگوئیم "خوابم خراب شد." و یا "خواب از چشمم پرید" و ...، کلمه "خواب" را به حیث "اسم" استعمال کرده ایم.

- "ساز" ریشه فعل "ساختن" است، ولی همین ریشه فعل از قدیم به حیث "اسم" هم استعمال شده است، ولو به معنای ظاهراً ناهمگون. "ساز" به حیث "اسم" در زبان دری افغانستان تداول وسیع دارد و آن هم به معنایی، که از قدیم به ما رسیده است. اشعار و آثار بزرگان متقدم شاهد مدعای من است.

خواه دل ما بخواهد و خواه نخواهد، باید قبول کنیم، که از بین صدها "مصدر بسیط" مورد استعمال ما در زبان دری/فارسی، فقط چند تای معدود را میشناسیم، که ریشه آنها حکم "اسم" را هم دارد. و فعل "اندیشیدن" درین زمره قطعاً قرار ندارد!!! اگر "اندیش"، که ریشه "اندیشیدن" است، "حیثیت اسمی" میداشت، در آن صورت میتوانستیم بگوئیم، که:

"اندیش ندارم" و یا "اندیشم خراب گشت"، چنان، که در مورد "توان" و "خواب" و ... معمولاً میگوئیم؛ و مثلاً میگوئیم، که "خواب ندارم" و "توان ندارم" و یا "خوابم خراب است" و یا "از توانش بسیار بالاست". خوشبختانه محکهای فراوانی را جهت تثبیت "اسم بودن" یک "کلمه" در دست داریم؛ از جمله مثلاً "موصوف قرار گرفتن" آن کلمه را. بلی؛ محک ساده تثبیت یک "اسم" اینست، که میتواند "موصوف" قرار گیرد. مثلاً "توان بزرگ" میگوئیم و "خواب خوش" و "ساز دلپذیر". اما هیچ وقت و هرگز کلمه "اندیش" را به حیث "موصوف" استعمال کرده نمیتوانیم و نمیتوانیم بگوئیم، که مثلاً "اندیش خوب و خراب" و یا "اندیش بزرگ و کوچک"

حساب "نیک اندیش" و "بداندیش"، که "جناب نگارگر" در هر دو دفعه به بارنامه مثال آورده اند، کاملاً جدا ازین بحث است و هیچگاه و هرگز "حیثیت اسمی" کلمه "اندیش" را ثابت ساخته نمیتواند!!! "نیک اندیش" و "بداندیش"، هر دو "صفات مرکب" هستند و ظاهراً مخفف صفات فاعلی "نیک اندیشنده" و "بداندیشنده". وقتی از گرامر و دستور زبان گپ میزنیم، باید مفاهیم و مقولات را دقیقانه مد نظر داشته و از زدن "شیرغلت" گریزان باشیم؛ چنان، که "جند" از "بسم الله" میگریزد!!!

من در همان نوشته دو سؤال متعلق به موضوع را به "جناب نگارگر" راجع ساخته ام و تلویحاً خواسته ام، که با در نظر گرفتن ساختمان آن همه کلمات ترکیبی فراوان امثالی، به گنه سخن برسند. ایشان بدون این، که به باریکی مسأله پی برده و به رویت مثالهای بیشمار به صحت ساختمان "اندیشنده" و سقم ساخت "اندیشمند" راه یابند، یکسر خود را به "کوچه حسن چپ" دروس مکتب و فاکولته ادبیات میزنند!!! ارائه حتی یک جواب خشک و خالی به سوالات من، به گفته همزبانان ارجمند ایرانی ما "بماند سر جایش!!!!" شاید کسانی، که از "ادب دری" هیچ منظر و قیاسی ندارند، زیر تأثیر چنین "لکچرها" بروند، مگر برای کسی، که متون قدیم و جدید نظم و نثر دری را از نظر گذشتانده است، به فرموده خود جناب ایشان، "توضیح واضح" است؛ و من میگویم؛ "حصول حاصل" نیز!!!

جناب "نگارگر" مثنی زدند و به لگدی گرفتار آمدند. در ابتداء کوشیدند، که حقانیت "اندیشمند" و بطلان "اندیشنده" را ثابت بسازند، مگر دیدند، که "دستور و تاریخ ادب زبان دری" به ساز ایشان نمیرقصند:

– در ابتداء کاملاً منکر "اندیشنده" بودند و وقتی "تاریخ بیهقی" را ورق زدند، متوجه گشتند، که در داستان به دار کشیدن حسنک وزیر به امر مسعود اول؛ یعنی سلطان مسعود بن سلطان محمود – حدس ایشان مبنی بر "نامأنوس بودن" این ترکیب درست نبوده است.

– این نکته را نیز پذیرفتند، که پسوند "مند" تنها با "کلمات اسمی" و یا "اسم" میتواند ازدواج کند. حالا کوشیده میروند، که "اسم بودن" کلمه "اندیش" را ثابت بسازند، مگر "لای و گل" موانع دستوری ایشان را از قدم برداشتن درین مسیر باز میدارد. – ایشان اینک تیز دیگری را پیش میکنند، که بعض کلمات با وجود "غلط بودن" رواج دارند و کلمه "دهاتی" را مثال میزنند، که با وجود غلط بودن، گویا استعمال عام دارد. و من ازین فرموده ایشان نتیجه میگیرم، که جناب ایشان تلویحاً بر "غلط بودن" کلمه "اندیشمند" اشاره میفرمایند، مگر "مشروعیت استعمال" آن را، در رواج به اصطلاح "عام" آن، پیش میکشند!!!

من میگویم، که ترکیب "دهاتی" استعمال وسیع ندارد و فقط از زبان چند درصد باسواد افغانستان شنیده میشود. در جانب مقابل کلمه زیبا و درست، ولی "گردکی" و عامیانه "دیهی"، استعمال عام و تام دارد و نه تنها در زبان گفتار عام، بلکه در زبان عوام نیز، عاماً به کار میرود.

وقتی نصّ زبانشناسان سرشناس اروپائی را پیش کشیده و نوشتم، که "های غیر ملفوظ" در زبان دری در اصل قدیم خود در هیئت "ک" و "گ" بوده است و با وجودی، که سند موجودیت عینی و بالفعل این تیز را عملاً پیش کشیده و کلمات فراوانی از

قبیل "فرفرک و پنیبرک و دیهک و ... را، که فعلاً و عملاً در زبان عام دری افغانستان استعمال میشوند، پیش کشیدم، باز جناب نگارگر صاحب "سر نباشمی" را گرفته، به "شیرغلت" پناه برده و این نکته را "حدس و گمان" زبانشناسان قلمداد فرمودند. میبینیم، که درینجا همان ضرب المثل مشهور کابلی صادق می افتد، که:

«مه از چاه میایم و تو میگی، دهل خالی ست!!!»

من مثالهای فراوان عملی را از زبان گفتار عام ما پیش میکشم، ولی ایشان هردو چشم مبارک خویش را "پت" فرموده و بر دکمه "حدس و گمان" فشار میدهند. چنین شیوه بحث را تاکنون ندیده بودم!!!

و ...

مقصود "جناب نگارگر" را از ذکر این جمله ایشان نفهمیدم:

«واگر من در کلمه علاقمند و اول (أ) را به زیر یا فتحه بدل کنم که بعضاً دکتاتوری کمپیوتر آنرا ایجاب می کند چنانکه

نثر فصیح دری در گذشته کرده اند و بندگان نوشته اند گناهی نکرده اند...»

علاوه بر آن، بعض نکات را میگذارم، تا در مباحث بعدی و بالخاصه ضمن بحث "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" بدان بپردازم؛ یعنی بحثی، که در آثار دستور نویسندگان افغانستان تاکنون به نظر نرسیده است!!!

مگر چه خوب شد، که سرانجام خود "جناب نگارگر" اقرار فرمودند و کاملاً قانع گشتند، که "اندیشه مند" کدام لغت "نامانوس" نیست - چنان، که در تبصره اول خود ادعاه فرموده بودند - چه این لغت از قدیم تا به امروز مانوس بوده است و "تاریخ بیهقی"، که خود "جناب نگارگر" به حیث "شاهد مثال" ذکر کرده اند، مثال بارزی میباشد ازین، که کلمه "اندیشه مند" در قدیم هم کاملاً معمول و مانوس بوده است، ولو با مفهوم و معنای متفاوت. اگر کسی "تاریخ بیهقی" و دیگر متون متین قدیم را از نظر خود بگذرانند، به نکویی متوجه میگردد، که در "زبان عامیانه کابلی" چه گنجینه یی از لغات و اصطلاحات قدیم دری، نهفته است!!!

آرزومندم، که اگر "جناب نگارگر" ازین به بعد بر مقالات این سلسله تبصره میفرمایند، متن هر نوشته و بالخاصه نص صریح نوشته مقدمه این سلسله را مد نظر مبارک خویش داشته باشند، که گفته ام:

«... به صراحت تام و تمام میگویم، که این بحثها هرگز جنبه آکادمیک و پوهنتونی ندارد، بلکه نکاتی ست انتقادی و با نیت اصلاحی، که از دریافتهای عملی من درین زمینه نشأت میکنند. قلباً آرزومندم، که خوانندگان گرامی، این مباحثات را فقط و فقط منبعث از دریافتهای عملی راقم تلقی فرمایند؛ نه بیشتر و نه کمتر از آن.

نیت و هدفم از پیشکش این مباحث، فقط جنبه اصلاحی آن است و خوب میدانم، که این بحثها تنها و تنها درخور کسانی ست، که دلبسته درستگویی و سلامت کلام در زبان دری میباشند. از اعماق وجود و صمیم قلب سپاسگزار و خوشنود خواهم گشت، اگر خوانندگان گرانقدر خود را مداخله گرانه و نقادانه وارد بحث ساخته، نقاط ضعف و کمبودها و کوتاهیهایم را نشان داده، گفته هایم را با استدلال متقن و مطمئن رد فرموده و بالوسيله منت و بار گرانی به بزرگی هندوکش و بابا و سلیمان، بر شانه هایم بنشانند و بگسترانند...»

"کج بحثی" راه به جایی نمیرد و آنان، که از "زبان و ادب دری" آگاه هستند، قضاوت منصفانه و بیطرفانه خود را خواهند فرمود. تبصره آخرین را در دو نکته ذیل، حُسن ختام و مؤخره این گفتار میکنم.

۱ - "جناب نگارگر" میفرمایند:

«... در گذشته آنگاه که گرامر های زبان را به شیوه دستوری مینوشتند در تعریف گرامر می گفتند: «دستور زبان

علم دُرست گفتن و درست نوشتن است» یعنی قواعد دستوری را بر زبان مقدم میکردند...»

من میگویم، که "دستور زبان"، مولود حرامزاده و پیش از "پدر و مادر" نیست. چون "شارح دستور زبان" و "گرامرنویس"، خود زبان را دقیقانه و به اصطلاح شیرین و زیبایی عامیانه کابلی، "از نظر خریداری"، مطالعه کرده و سپس قانونمندی ساختمانی آن را فارمولبندی میکند، نه این، که "دستور زبان" را - به مانند "کتب آسمانی" - از "آسمان بی ریسپان" نازل شده بیندارد، تا "زبان" را هدایت فرماید. پس وقتی "گرامر" و "صرف و نحو" و یا "دستور زبان" به حیث "شیره و شربت" و یا "آب و لباب" ساختمان زبان از خود "زبان" برخاسته است، حُکمش بر صحت کلام هم، باید صادق و نافذ باشد!!!

۲ - ایشان در آخر تبصره "گور آمیز" خود میفرمایند:

«حرف آخر اینکه شیوه پرسپکتیف جناب معروفي صاحب برای شاگردان و نواموزان خوب است و من فکر میکنم بسیار خوب است که این شیوه را ادامه بدهند....»

من درین قسمت، ازین فرموده "دوپهلوی ایشان مگر نتیجه مثبت میگیرم، که باید "نوآموزان و شاگردان" را، که حکم "نونهالان" را دارند، با "درستگویی" و "درست نویسی" عادت بدهیم، پیش ازین، که کج برویند و "درخت گشن و تنومند" گردند، که "راست کردن" آنها دیگر هرگز و هیچگاه و ابدأ ممکن نیست و ممکن نباشد. ایشان در واقع فرموده شیخ شیراز، "حضرت سعدی" را به حیث سرمشق پیش کرده اند، که:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پُر شد، نشاید گذشتن به پیل

این "طرز بیان" جناب ایشان مگر، غیر مستقیم حکم "تاختن" بر تمام نویسندگان "دری زبان" را هم دارد، که گویا:

نرود میخ آهنین در سنگ!!!



دستور زبان؛ یعنی "شیره ساختمانی زبان"

Maroofi_k_dastoore_zobaan_sheeraye_saakhtmaane_zobaan.pdf